

پنجاه سال پیش از این، جنگ جهانی دوم به پایان رسید و سازمان ملل متحد تأسیس شد. تشکیل یک سازمان جهانی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در سایه همکاری نهادینه کشورهای قدرتمند، تولد صلحی پایدار را برای جامعه بین‌المللی نوید می‌داد. برخلاف انتظار بنیان‌گذاران سازمان ملل متحد، همکاری بین کشورهای پیروز در جنگ جهانی دوم، دیری نپایید و ائتلاف دوران جنگ به سرعت جای خود را به کشمکش و ناسازگاری داد.

پایان جنگ سرد نیز همچون آغاز آن برای بسیاری از ناظران امور بین‌المللی، غیرمنتظره بود. تحولات سیاسی-اقتصادی درون بلوک شرق به درهم شکستن ساختار حکومتی و ایدئولوژی حاکم بر کشورهای اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی انجامید. در بُعد بین‌المللی، تحولاتی مانند تجزیه شوروی و استقلال جمهوریهای آن، وحدت دو آلمان و از بین رفتن پیمان ورشو چنان سریع و غیرمترقبه به وقوع پیوست که تقریباً هیچ یک از تئوریهای موجود در روابط بین‌المللی و نیز سیاستمداران برجسته، یارای پیش‌بینی و تحلیل آن را نداشتند.^۱

همچون سالهای نخستین پس از جنگ جهانی دوم، ساختار روابط بین‌الملل اینک در

*فارغ التحصیل علوم سیاسی در سطح کارشناسی ارشد و عضو هیئت علمی مرکز آموزش مدیریت دولتی غرب کشور

یک برهه انتقالی و تثبیت نشده به سر می برد. در حال حاضر، از دیدگاه نظری این سؤال مطرح است که آیا جهان پس از جنگ سرد، در حال انتقال از یک دوران جنگی و بی ثبات به یک دوران صلح و سازش بین المللی است؟ یا در مرحله تمدید یک صلح پایدار سیستماتیک؟ چنانچه جنگ سرد دوره ای از صلح ساختاری و درازمدت محسوب شود، جامعه بین المللی باید بکوشد تا عوامل بنیادین ثبات در روابط کشورهای قدرتمند، نظیر قطبی بودن ساختار سلاحهای هسته ای را تحکیم بخشد تا نوعی توازن قوا و تقابل خنثی کننده میان کانونهای قدرت ایجاد شود. اما چنانچه پایان جنگ سرد، تحولی اساسی در روابط بین المللی فرض شود و وضع کنونی گذار از یک دوران جنگی به صلح و سازش تلقی گردد، می باید در جهت تضعیف عوامل تنش و تشنج دوران جنگ سرد گام برداشته شود. برای نیل به این مهم، لازم خواهد بود که ضمن شناخت عناصر پیچیده، متنوع و متعدد دخیل در صلح و ثبات، به برنامه ریزی جامع برای مقابله با تهدید است جدید نسبت به صلح و امنیت بین المللی در دوران پس از جنگ سرد، اقدام شود.^۲

با نگاهی به گذشته، مشاهده می شود که روابط ابرقدرتها و بلوک های وابسته به آن دو در دوران طولانی جنگ سرد از تنشهای حاد سیاسی - نظامی و ایدئولوژیک آکنده بود و تولید و انباشت سلاحهای هسته ای به طور فزاینده ای بر تنش بین آنها می افزود. علی رغم وجود تضادهای فاحش بین دو ابرقدرت رقیب، عدم وقوع یک جنگ مستقیم فیزیکی بین آنها، دوران جنگ سرد را از بسیاری دیگر از ادوار تاریخ روابط بین الملل، ممتاز می نماید؛ بدین لحاظ برخی از صاحب نظران، «جنگ سرد» را «صلح طولانی» خوانده و آن را محصول «ثبات نظام بین المللی» دانسته اند.^۳

این که وقوع جنگ سرد بین ابرقدرتها بیش از چهار دهه به طول انجامید و هیچگاه به جنگ گرم بین آنان منجر نشد، واقعیت شایان توجهی است که اندیشه کردن در علل و عوامل آن می تواند برای مطالعه صلح و امنیت بین المللی بسیار مفید و ارزنده باشد. اما با این حال، در جهان پیچیده امروزی که وابستگی و همبستگی متقابل بین زیر مجموعه های آن به طور کمی و کیفی در حال افزایش و تکامل است؛ باید «صلح» و «ثبات این نظام» را چیزی فراتر از

فقدان جنگ فیزیکی دانست. بدین لحاظ؛ مشکل می‌توان دوران جنگ سرد را برهه‌ای از «صلح» قلمداد نمود، چرا که جمود فکری و سیاسی نسبت به مفهوم امنیت بین‌المللی که صرفاً آن را در بُعد «نظامی‌گری» و در چارچوب منافع ملی کشورها خلاصه می‌کرد، مانع از آن بود که به ابعاد انسانی، اجتماعی، اقتصادی و «زیست‌محیطی» امنیت توجه کافی مبذول شود.^۴

از سوی دیگر، چنین به نظر می‌رسد که با ملاحظه پیامدهای جنگ سرد، مقایسه آن با جنگ‌های بین‌الملل مناسب‌تر از قیاس آن با ادوار صلح باشد. از این دیدگاه، برخی از تحلیل‌گران، جنگ سرد را معادل «جنگ جهانی سوم» دانسته‌اند؛ همچون دو جنگ جهانی قرن بیستم که به ترتیب با انقراض امپراطوری عثمانی، اتریش-مجارستان و متلاشی شدن امپراطوری آلمان پایان یافت؛ جنگ سرد نیز با فروپاشی یک امپراطوری بزرگ یعنی اتحادشوروی و تجزیه آن به اجزای متعدد به انجام رسید. همانند دوران پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم، به دنبال جنگ سرد، نقشه جغرافیایی و مرزهای مهم سیاسی و رژیم حاکم بر چندین کشور، به کلی متحول گردید. نماد سلطنت و سنت پادشاهی در اروپا که قوام خود را تا اوایل قرن بیستم حفظ کرده بود، در اثر پیامدهای جنگ جهانی اول به اضمحلال گرایید؛ با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، ایدئولوژیهای نازیسم و فاشیسم اعتبار خود را از دست دادند؛ بر همین سیاق، خاتمه جنگ سرد نیز با شکست فاحش ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم و آرمان کمونیستی آن همراه بود.^۵

جنگ سرد از یک جهت دیگر نیز به جنگ‌های مهم بین‌المللی شباهت داشت؛ پس از هر جنگ بزرگ؛ سیاستمداران و دولتمردان کشورهای پیروز و قدرتمند از نظم نوینی برای جهان سخن می‌گفتند و با برگزاری چند نشست؛ کنفرانس و احیانا عقد قرارداد، تلاش می‌کردند تا معادلات جدید سیاسی را با توافق بر سر سیاستها و اولویتهای مشترک ترسیم کنند و از این طریق قدرت کنترل خود را «نهاده» سازند. به عنوان مثال: به دنبال «جنگ‌های سی ساله» در اروپا، سران کشورهای مهم اروپایی با عقد «معاهده وستفالی»^(۱) در سال

1. Treaty of Westphalia

۱۶۴۸، مبنای یک نظم بین‌المللی را برای دولت-ملتهای مستقل پی‌ریزی نمودند.^۶ در سال ۱۸۱۵، کشورهای فاتح اروپایی که توانسته بودند با شکست دادن ناپلئون، نظم مطلوب خود را بار دیگر به اروپا بازگردانند؛ با تشکیل کنگره وین، محورهای اصلی روابط خود را تنظیم نمودند و آن نظم جدید برای مدت یک سده پایدار ماند.^۷ در سال ۱۹۱۹، اجتماع سران کشورهای پیروز در جنگ جهانی اول به قرارداد ورسای و تشکیل جامعه ملل انجامید.^۸ تشکیل کنفرانسهای «یالتا»^(۱) و «پوتسدام»^(۲) در سالهای ۴۵-۱۹۴۴ با شرکت سران کشورهای فاتح در جنگ جهانی دوم نیز ضمن ترسیم نقشه جدید جغرافیای سیاسی جهان، چارچوب جدیدی برای روابط بین‌الملل فراهم آورد.^۹

برهمنین منوال، شکست تهاجم نظامی عراق از سوی متحدین در سال ۱۹۹۱ و متعاقب آن طرح شعار نظام نوین جهانی از سوی ایالات متحده آمریکا و برگزاری اجلاس ویژه سران کشورهای عضو شورای امنیت سازمان ملل که در نیویورک برگزار شد (۳۱ ژانویه ۱۹۹۲)، یک نشست نمادین برای ترسیم خط مشی آینده این نهاد در مواجهه با مسائل مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی پس از جنگ سرد بود.^{۱۰}

بدین ترتیب، هر چند که اندیشه درباره ایجاد نظامی نوین در جهان، پدیده تازه‌ای نیست؛ چرا که بسیاری از اندیشمندان، سیاستمداران، تئوری‌سازان و نظریه‌پردازان مکاتب فکری روابط بین‌الملل با مشاهده واقعه‌های حاکم بر نظام بین‌الملل، این مفهوم را در پایان هر نظم کهن و به منظور ارائه تصویری نوین در عصر تازه‌ای در روابط بین‌الملل به کار برده‌اند؛^{۱۱} اما از آنجا که این الگوی جدید ارائه شده- از سوی ایالات متحده- در تعارض با مفاهیم قبلی مطرح شده در این خصوص بوده است، چرا که با نادیده گرفتن واقعه‌های حاکم بر نظام بین‌الملل درصد تحمیل یک الگوی یکجانبه بر جامعه بین‌المللی در حال تغییر و تحول می‌باشد.^{۱۲} اما برای تبیین موضوع مورد بررسی ما در این مقاله قابل توجه و تأمل خواهد بود. نکاتی که در این مبحث، حایز اهمیت می‌باشند عبارتند از این که: پایه‌های نظری و

1. Yalta
2. Potsdam

ویژگیهای نظام نوین جهانی چیست؟ با توجه به پایان یافتن جنگ سرد و از بین رفتن فلسفه وجودی نظام دوقطبی، اختلافات کشورهای حوزه خلیج فارس چه جایگاهی را در نظام نوین جهانی خواهد یافت و فرجام آن چه خواهد شد؟ آیا پایان جنگ سرد در روابط شرق و غرب به معنای پایان یافتن منازعات شمال-جنوب، غرب-جنوب و نیز جنوب-جنوب می باشد؟ آیا در نظام نوین نظامی، اختلافات منطقه ای به بوته فراموشی سپرده خواهد شد؟ آیا نحوه مدیریت بر بحرانهای بین المللی در جهان چندقطبی در حال ظهور با شیوه عملکرد آن در نظام دو قطبی یکسان خواهد بود؟ آیا در شرایط نوین جهانی، نیروی نظامی و نظامیگری به کناری نهاده خواهد شد و فلسفه وجودی خود را از دست خواهد داد؟ برای یافتن پاسخهای مستدل و مناسب به سئوالات مزبور، مطالب این مقاله به دو قسمت تقسیم شده است: در مبحث اول، ویژگیهای نظام نوین جهانی، پایه های نظری و مطالب پیرامون آن بیان خواهد شد و در مبحث دوم، الگوهای عملی کشمکش در شرایط نوین جهانی، در عمل تشریح خواهد شد.

پایه های نظری، مختصات و ویژگیهای نظام نوین جهانی

جرج بوش، رئیس جمهوری وقت آمریکا در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰، طی سخنانی در برابر کنگره آمریکا به چهار هدف اصلی سیاستهای خارجی آمریکا در قبال بحران خلیج فارس و از جمله تضمین امنیت و ثبات در منطقه اشاره کرده و می گوید: «... ما امروز در یک لحظه فوق العاده حساس قرار داریم، بحران خلیج فارس که در نوع خود دستگیر است، فرصت نادری را برای حرکت به سوی یک دوره تاریخ همکاری پیش روی ما گذاشته است. از میان این دوران پر دردسر، پنجمین هدف ما (نظم نوین جهانی) می تواند ظاهر گردد. عنصری جدید، فارغ از تهدید ترور، قوی تر در تعقیب عدالت و در شرایط امن تر در جستجوی صلح؛ عصری که در آن ملت‌های جهان، غرب و شرق، شمال و جنوب بتوانند در شکوفایی و وحدت زندگی کنند...»^{۱۳}

وی همچنین خاطرنشان می سازد که دامنه تأثیر جنگ خلیج فارس، بسیار فراتر از تعیین شکل نظم نوین خاورمیانه خواهد بود. او خطاب به آمریکاییان گفت: «موفقیت ما در خلیج فارس نه فقط به نظم نوین جهانی مطلوب ما، بلکه به رسالت ما در کشور خودمان نیز

شکل خواهد داد.^{۱۴} او سپس نظم نوین جهانی را چنین تعریف کرد: «جهانی که در آن اصول عدالت و انصاف ضعیف را از قوی ایمن خواهد داشت؛ جهانی که در آن سازمان ملل متحد، رها گشته از بن بست جنگ سرد، آماده خواهد بود تا به آرزوی دیرینه بنیانگذاران آن، جامعه عمل بیوشاند؛ جهانی که در آن آزادی و احترام به حقوق انسانی نزد همه ملت‌ها منزلت خواهد یافت. جنگ خلیج فارس، این دنیای جدید را برای نخستین بار در بوته آزمایش نهاد؛ هم میهنان، ما از این بوته آزمایش سربلند بیرون آمدیم؛ قرن آینده، قرن آمریکا خواهد بود»^{۱۴}.

با این وصف، «برژینسکی» که خود از طراحان و استراتژیست‌های اصلی سیاست خارجی آمریکا می باشد، در خصوص تعریف و مفهوم نظم نوین جهانی عقیده دارد: «نظم نوین جهانی تاکنون شعار بوده، مطمئن نیستم که خود رئیس جمهور - جرج بوش - هم معنای آن را بداند؟ من نمی دانم که معنای واقعی آن چیست؟ در حال حاضر در جهان تنها یک ابرقدرت وجود دارد که آن هم ایالات متحده آمریکا است»^{۱۵}.

برداشت نظری از مطالب مزبور این است که در نظام نوین جهانی، مسائل بین المللی با اعمال زور و تهدید به استفاده از زور حل و فصل خواهد شد و این به نوبه خود می تواند یکی از ویژگی‌های این نظام نوین باشد.^{۱۶} در تأیید این مطلب، جرج بوش در سخنرانی خود به این نیت آمریکا صریحاً اشاره می نماید: «... با این پیروزی، جامعه جهانی به همه مستبدان و خود کامگانی که در حال حاضر یا در آینده، اندیشه تجاوز را در سر می پروراند، هشدار دائمی خواهد داد»^{۱۷}. که البته این گونه عملکردهای عینی با آن اصول و هدفهای نظری اعلام شده، در تناقض آشکار می باشد. اگر نتایج و دستاوردهای بحران خلیج فارس را با توجه به در سهای استراتژیکی این جنگ به عنوان مبنایی برای طرح و اجرای نظم نوین جهانی در نظر بگیریم، می توانیم چهار معنا را از آن استنتاج نماییم:

۱- ظهور مجدد قدرت آمریکا و جبران شکستهای قبلی این کشور.^{۱۸}

۲- تجدید قدرت ظاهری سازمان ملل متحد و در عین حال سلطه ایالات متحده بر آن.^{۱۹}

۳- ناتوانی نظامی و سیاسی شوروی.^{۲۰}

۴- شکست اروپا و ژاپن و مشخص شدن ضعف و ناتوانی اروپا در کنترل بحرانهای منطقه ای و به عبارتی شکست اروپا در برابر آمریکا در این بحران بزرگ.^{۲۱}

در مورد دستاورد چهارم بحران خلیج فارس که در ارتباط مستقیم با موقعیت ژئواکونومیک منطقه می باشد، باید گفت از آنجا که منابع نفت و گاز منطقه هنوز برای بیش از یک قرن می تواند پاسخگوی انرژی مورد نیاز جهان باشد و از آنجا که اروپا و ژاپن در دهه ۱۹۹۰، بیش از ۵۰ درصد نفت خود را از منطقه خاورمیانه وارد می کنند و بیش از هر بخش دیگر از جهان برای بالابردن سطح تولید و قبضه کردن بازارهای اقتصادی جهان به این انرژی نیاز دارند؛ لذا ایالات متحده با تسلط بر منابع انرژی خلیج فارس، شریان حیات اقتصادی اروپا و ژاپن را در دست خواهد گرفت و به این ترتیب توان آن را می یابد که بخشی از خواسته های خود را به آنان تحمیل نماید.

بدین ترتیب، ضروری می نمود که این کشور زمینه مساعدی فراهم آورد تا نه بر اساس قراردادها، بلکه با کنترل، مدیریت و حل بحران خلیج فارس و نیز رهبری عملیات نظامی متحدین بر گلوگاه انرژی جهان، تسلط سیاسی-نظامی پیدا کند؛ و از آنجا که این بحران در یک «دوره انتقالی» در سیاست جهانی رخ داده بود، یعنی در زمانی که دوران جنگ سرد خاتمه یافته و در عین حال ماهیت دوره جانشین آن تا حد زیادی نامعلوم بود؛ این کشور سعی نمود که از شرایط به وجود آمده، بیشترین بهره برداری سیاسی-اقتصادی را به نفع خود به عمل آورد؛ لذا می توان گفت که حتی در شرایط نوین جهانی نیز، «نفت» ابزاری قدرتمند و جدید در راه تحقق اراده آمریکا در رهبری امور جهانی خواهد بود و به حفظ آن اهمیتی به مراتب بیش از پیش داده خواهد شد.^{۲۲}

از مطالب مزبور چنین بر می آید که موقعیت ژئوپلیتیک منطقه، نه تنها در نظام نوین جهانی از حیز ارتفاع ساقط نخواهد شد؛ بلکه به دلیل قرار گرفتن موقعیت ژئواکونومیک در بطن و بستر آن، بر اهمیت آن بیش از پیش برای کشورهای با نفوذ خارجی افزوده خواهد شد؛ که البته همین عامل، مسئله امنیت منطقه و نیز فرجام تعارضها و کشمکشهای درون منطقه ای را با توجه به ریشه های ژئوپلیتیکی اختلافات در هاله ای از ابهام قرار خواهد داد.

الگوهای عملی کشمکش در شرایط نوین جهانی

با توجه به خلاصه‌ای که در مورد پایه‌های نظری و نیز ویژگی‌های نظام نوین جهانی در مبحث پیشین گفته شد، در اینجا دومین موضوع مورد توجه در این مقاله، یعنی جایگاه اختلافات کشورهای منطقه را در این نظام نوین، با توجه به آرای علمای روابط بین‌الملل و نیز با توجه به روندهای نظام بین‌الملل از حالت دوقطبی به چندقطبی، به بوته آزمایش خواهیم گذاشت؛ سئوالی که در این مبحث مطرح می‌شود این است که آیا با پایان یافتن جنگ سرد و از بین رفتن عوامل بحران‌زا در جامعه بین‌المللی و نیز تغییر ساختار نظام بین‌الملل از حالت دوقطبی به سوی چندقطبی، اختلافات کشورهای منطقه نیز پایان یافته تلقی خواهد شد؟ یا نه، در آینده نیز همچنان باید شاهد جنگ و ستیز و تداوم بحران در روابط کشورهای منطقه (با توجه به عوامل بحران‌زای درون منطقه)، باشیم؟

اگر عامل نظام بین‌الملل به عنوان یکی از عوامل اصلی بروز تنش در روابط کشورهای منطقه، تلقی شود؛ در اینجا باید گفت که با پایان یافتن جنگ سرد و رقابت بین شرق و غرب و با عبارت دقیق‌تر، پایان رقابت دو ابرقدرت آمریکا و شوروی سابق و نیز داعیه طرح شعار ایجاد نظام نوین جهانی از سوی مقامات ایالات متحده، نه تنها منطقه با ثبات‌تر و امن‌تر نشده، بلکه برنا‌آرامی‌های آن نیز افزوده گردیده است. همچنین فروپاشی شوروی، برچیده شدن پیمان ورشو، انحلال شورای همکاری متقابل اقتصادی «کومکون» و آزادی اروپای شرقی و مرکزی از قید سلطه و نفوذ شوروی، تاکنون نظم تازه‌ای در سطح بین‌الملل و نیز منطقه پدید نیاورده است.

بنابه اعتقاد بسیاری از تحلیل‌گران مسائل سیاسی و نیز علمای روابط بین‌الملل، پایان جنگ سرد نه تنها امنیت و آرامش بیشتری به بار نیاورده، بلکه بی‌ثباتی و ناامنی را دامن زده و جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای را فزونی بخشیده است. از دیدگاه این دسته از تحلیل‌گران، نتیجه‌آنی پایان جنگ سرد، آزاد شدن نیروهای مخربی بوده که تاکنون به دلالتی نهفته مانده بودند.^{۲۳}

از یک سو، پس از پایان جنگ سرد، درگیریها و جنگ‌های محلی چنان افزایش یافته که

در واقع می توان گفت که بسیاری از دولتها تا حدود زیادی غافلگیر شده اند. به عنوان مثال: در فاصله سالهای ۹۲-۱۹۸۹، ۸۲ درگیری که از آن میان ۳۵ مورد به جنگ مبدل شده، در سرتاسر جهان رخ داده است.^{۲۴} لذا می توان چنین نتیجه گرفت که دوران جنگ سرد، آکنده از «بیم و امید» و دوره پس از آن مملو از «امید و بیم» بوده است.^{۲۵} به عبارتی، هر چند به نظر می رسد که در دوران پس از جنگ سرد، نهادهای منطقه ای و جهانی در راستای تأمین صلح و امنیت جمعی از اهمیت بیشتری برخوردار شده اند و این خود افقی روشنتر از روابط بین الملل را در برابر هر بیننده ای تصویر می نماید؛ اما این افق روشن در مورد پایان یافتن رقابت شرق و غرب و فعال شدن سازمان ملل متحد می تواند به وسیله نگرانیهای مربوط به تغییرات ژئوپلیتیک در روابط شمال-جنوب مکدر شود.^{۲۶}

از سوی دیگر، در پی تحولاتی که در چند سال اخیر به وجود آمده، مخصوصاً فروپاشی شوروی و زوال کمونیسم، برخی از صاحب نظران در غرب، «پایان تاریخ» را اعلام کردند.^{۲۷} هر چند که این نظریه در آغاز با آب و تاب فراوان مطرح شد و مورد توجه واقع گردید؛ اما بعداً بطلان آن ثابت شد. در واقع، با پایان یافتن جنگ سرد، بشریت شاهد از سر گرفته شدن تاریخ و نه پایان آن می باشد. چرا که در این دوران همه خصوصتهای دیرینه و نهفته بار دیگر فرصت بروز پیدا کردند و روابط بین الملل مجدداً بر اساس کنش و واکنش دولتهای منفرد برخوردار از حاکمیت سیاسی و از ورای منشور جغرافیا، نمودی تازه یافت؛^{۲۸} که مثال بارز آن را در منطقه خلیج فارس می توان در حمله عراق به کویت (اوت ۱۹۹۰) و تداوم تهدیدها و تجاوزها نسبت به آن کشور در فاصله سالهای ۹۴-۱۹۹۰، تجاوز نظامی عربستان سعودی به کشور قطر (سپتامبر ۱۹۹۲)؛ درگیریهای نظامی و بحران در روابط بحرین و قطر (آوریل ۱۹۹۲)؛ ادعاهای ارضی امارات عربی متحده علیه جزایر تنب و ابوموسی (از آوریل ۱۹۹۲ تاکنون)، مشاهده نمود. (جدول شماره ۱)

بدین ترتیب می توان ادعا نمود که تاریخ روابط بین الملل از زمان امضای پیمان وستفالی (۱۶۴۸) تاکنون، برپایه و حول محور روابط دولتهای واجد حاکمیت ملی چرخیده و در حال حاضر نیز وضع به همین گونه است. امروزه، چیزی که تغییر کرده و همچنان

دستخوش دگرگونی است، ماهیت این دولتها و نحوه روابط میان آنها و نیز مردمی است که تحت حاکمیت این دولتها زندگی می کنند. لذا می توان گفت که تاریخ روابط بین الملل با جنگ شکل گرفته و ظاهراً همچنان با جنگ تداوم خواهد یافت.^{۲۹} همچنین با توجه به تحول مفهوم امنیت و حاکمیت و نیز افزایش درجه نفوذپذیری و آسیب پذیری دولتها، باید پذیرفت که امکان خطر فرصت نزاغهای بالقوه نیز افزایش یافته است.^{۳۰}

می توان گفت، همه نظم های نوینی که در طول تاریخ روابط بین الملل حاصل شده، پس از یک دوره طولانی جنگ میان کشورها بوده است؛ در دوران پس از جنگ سرد نیز هر چند شکل و ماهیت روابط بین الملل دستخوش دگرگونیهای متعددی شده اما هنوز نظمی هویدا نگردیده است. به عبارت دیگر، در حال حاضر شاید بتوان از یک «دنیای جدید» صحبت کرد اما مشکل می توان از یک «نظم جدید» سخن به میان آورد.^{۳۱} با توجه به مطالب گفته شده، سئوالی که مطرح می شود این است که با توجه به تحولات به وجود آمده در نظام بین الملل، آیا تغییری بنیادین در نحوه کنترل بر خوردها و مدیریت بر کشمکشها در جامعه بین المللی و به تبع آن منطقه خلیج فارس به وجود خواهد آمد؟ اگر بپذیریم که نظام دوقطبی حاکم در دوران جنگ سرد، موفقیت و منافع محدودی در کنترل منازعات داشته است؛ حال با توجه به دگرگون شدن شرایط محیط بین المللی و بروز یک نظام چند قطبی، چگونه می توان بر درگیریهای منطقه ای تأثیر گذاشت؟!

از دیدگاه پاره ای از تحلیل گران، کنترل منازعات منطقه ای در جهان سوم با تغییری بنیادین مواجه شده است. از این دیدگاه، گفته می شود که ساختار جهانی در دوران جنگ سرد بر اساس رقابت ابرقدرتها پی ریزی شده بود؛ اما اینک با چرخش شرایط در ساختار روابط بین الملل از «تقابل» و رقابت شرق و غرب به سمت «همکاری» و «تعاون»، جهان در راستای کنترل منازعات منطقه ای پیش می رود.^{۳۲} به عبارتی، به کارگیری نظریه «ظروف مرتبطه» امروزه امری مطرود تلقی شده؛^{۳۳} و «مدیریت بحران» به مشارکت دوجانبه در جهت «حل بحران» تغییر جهت داده است.^{۳۴}

در همین راستا، ایالات متحده آمریکا در صدد است تا با بهره گیری از شرایط موجود،

به جای الگوی «مدیریت بحران» که در نظام دوقطبی منجر به توازن قوا و مانعی در راه اختتام سیاسی مناقشات در خاورمیانه می‌شد؛ از الگوی «تضادزدایی بحران» که همراه با اعطای امتیازات دوجانبه، کاهش هدفهای طرفین درگیر و ایجاد دورنمای مثبت امنیتی برای طرفین می‌باشد و در صورت انجام همکاری، نصیب آنان خواهد شد؛ بهره‌گیرد. به عبارتی، هدف ایالات متحده ایجاد زمینه‌های «کنش و واکنش متقابل» از سوی کشورهای است که در روند صلح خاورمیانه، بیش از دیگران به ایفای نقش پردازند؛ این امر، در صورت موفقیت طرحهای آمریکا و همکاری بازیگران منطقه‌ای، منجر به ایجاد شرایطی که می‌شود که به «تکوین همکاری» در وضعیتی شبیه «معمای زندانی»^(۱) در نظریه بازی‌ها می‌باشد. در این شرایط، همکاری طرفین منجر به تکوین همکاری می‌گردد؛ در حالی که اگر طرفین یا یکی از کشورها که دارای قدرت و توانمندی اثرگذاری بر روند حوادث است، از همکاری به خصومت تغییر جهت دهد این امر منجر به ایجاد «بازدارندگی» آنها می‌شود.^{۲۵} علی‌رغم این نوع تغییر در شیوه مدیریت و کنترل بحرانهای بین‌المللی و منطقه‌ای در دنیای پس از جنگ سرد، باید چند نکته دیگر را نیز مورد توجه قرار داد:

نکته اول: احتمال وقوع برخوردهای منطقه‌ای پس از پایان رقابت استراتژیک آمریکا و شوروی (سابق) کماکان وجود دارد؛ چرا که از یک سو در بسیاری از نقاط جهان و از جمله منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، رژیمها به جنگ افزارهای مخرب و مخصوصاً سلاحهای کشتار جمعی مسلح می‌باشند و در وجودشان نوعی نفرت و خصومت نهفته است که هر آن می‌تواند به خشمی در عمل تبدیل شود؛ از سوی دیگر با توجه به ریشه‌های ژئوپلیتیکی اختلافات در حوزه خلیج فارس، احتمال وقوع درگیریهای نظامی میان کشورهای منطقه وجود خواهد داشت.

نکته دوم: تحت شرایط جدید، احتمال بیشتری وجود دارد که قدرتهای بزرگ، تحت سلیقه و دلخواه خود در منازعات منطقه‌ای جهان سوم مداخله نمایند.^{۲۶} به عبارتی، در یک ساختار دوقطبی، دوقدرتی که به نظر می‌رسید می‌توانند در صحنه جهانی عمل کنند و تقریباً

1. Prisoner's Dilemma

هر چه اتفاق می افتاد، بالقوه برای آن دو حایز اهمیت بود، اما در ساختار چند قطبی، همه قدرتهای بزرگ چنین وضعی ندارند و احتمالاً ایالات متحده آمریکا نیز بیشتر در مناطق حایز اهمیت استراتژیک و نیز مورد علاقه، دخالت خواهد کرد.^{۳۷} دیگر قدرتهای بزرگ نیز به سایر مناطق جهان سوم علاقه نشان می دهند، به عنوان مثال: جمهوری فدراتیو روسیه در دهه ۱۹۹۰، تلاشهای بسیاری را برای بسط نفوذ خود در منطقه خلیج فارس به عمل آورده و سعی نموده که از موقعیت اقتصادی منطقه، نهایت بهره برداری را به عمل آورد؛^{۳۸} فرانسه نیز به آفریقا و حوزه جنوب اقیانوس آرام و چین به آسیای جنوب شرقی علاقه مند است.^{۳۹} در عین حال، نکته ای که در همین ارتباط قابل تأمل می باشد، این است که این قدرتها قادر نیستند که در یک مقیاس جهانی عمل نمایند و این امر بدان معناست که بسیاری از مناطق جهان سوم به صورت «پیرامون» مطرح خواهند بود و به صورت جاشیه ای به آنها توجه خواهد شد؛ در نتیجه قدرتهای بزرگ به منازعات در این مناطق احتمالاً بی توجه خواهند ماند و بحرانها عمدتاً بایستی توسط قدرتهای منطقه ای و آن هم به وسیله فرمولهای خاصی کنترل شود؛ نکته مثبت در این مسئله آن است که جنگهای منطقه ای به صورت بین المللی و فراگیر در نخواهد آمد و بحران به منطقه مورد نظر محدود خواهد شد.^{۴۰}

نکته سوم: بسیاری از بازیگران در جهان سوم کمتر خواهند توانست برای عملی ساختن بلندپروازیهایی سیاسی خود، پشتیبانی خارجی به دست آورند؛ بازیگرانی همانند عراق با یک «خلاء» مواجه خواهند شد؛ و از آنجا که تحت شرایط نوین بین المللی، تقسیم بندی عمده ایدئولوژیک رنگ باخته است؛ بازیگران منطقه ای از تواناییهای کمتری برای کسب حمایت خارجی برخوردار خواهند شد.^{۴۱} از طرف دیگر با پایان گرفتن جنگ سرد، نیاز ابرقدرتها به گماردن «ژاندارم منطقه ای» به عنوان وسیله ای برای نفوذ بیشتر، تا حدود زیادی از بین رفته است. به عنوان مثال: براساس رهیافت جدید ایالات متحده آمریکا از نظام بین الملل، این کشور دیگر نیازی نمی بیند که برای حفظ توازن مطلوب قوا در خلیج فارس و نیز تأمین منافع ژئوپلیتیک خود در منطقه به ایران یا عراق متکی باشد؛ چراکه خود در صدد حاکم نمودن نظام امنیتی «تک قطبی» در منطقه می باشد؛ لذا مشاهده می شود که سیاست

«مهار دوجانبه» از سوی مقامات این کشور اتخاذ شده و دستور العمل اجرایی کلینتون (پانزدهم مارس ۱۹۹۵) در همین راستا صادر می شود.^{۴۲}

نکته چهارم: هرچند در شرایط نوین جهانی، کشورهای جهان سوم حتی نیرومندترینشان، ماجراجوییهای نظامی را مشکل خواهند یافت؛ اما از آنجا که تمایل به جنگ با «نگرشها» پیوند دارد و این نگرشها به طور عمده ای جنگهای دول توسعه یافته و عقب نگه داشته شده را از هم متمایز می سازد، همچنین از آنجا که اختلافات کشورهای حوزه خلیج فارس عمدتاً متأثر از عوامل ژئوپلیتیک منطقه بوده تا ساختار نظام بین المللی، لذا بعید می نماید که منازعات این منطقه نیز همزمان با چرخش نظام بین الملل از شکل دوقطبی به سوی چندقطبی، دچار دگرگونی عمده ای شده و به بوتۀ فراموشی سپرده شود؛ اگر در دوران جنگ سرد و حاکمیت نظام دوقطبی در دهۀ ۱۹۸۰، فقط شاهد یک مورد درگیری، تجاوز نظامی و بحران در خلیج فارس بوده ایم (جنگ ایران و عراق)؛ امروزه با پایان یافتن دوران جنگ سرد و دگرگونی در نظام بین الملل و حرکت جامعه بین المللی به سوی صلح و ثبات بین الملل، در فاصله زمانی سالهای ۹۵-۱۹۹۰، حداقل وقوع چهار بحران را در این منطقه شاهد هستیم؛ که در این بین سه مورد آن با تجاوز نظامی به مرزها و تصرف بخشهایی از مناطق مورد دعاوی همراه بوده است.^{۴۳}

به عبارتی، نظم نوین جهانی نه تنها نظامی را در منطقه نیافریده، بلکه با چرخش نظام جهانی از حالت دوقطبی به سوی چندقطبی، بر آشوب و بی نظمی های موجود در منطقه دامن زده، ادعاهای کهنه و فرسوده مطامع ارضی و نیز آرزوهای سرزمینی را که تا قبل از این تاریخ، پنهان نگاه داشته می شد، دوباره هویدا نموده؛ و از آن سو، در بعد امنیتی نیز با فروپاشی بلوک شرق و شوروی، محیط را برای یکه تازیهای ایالات متحده مساعد نموده است.^{۴۴}

از یک سو، همان گونه که پاره ای از تحلیل گران روابط بین الملل، چند قطبی شدن نظام جهانی و در نتیجه کاهش سودمندی نیروی تهاجمی را از اصلی ترین موانع بر سر راه رهبری جهانی ایالات متحده در دهۀ ۱۹۹۰ و حتی پس از آن ذکر کرده اند؛^{۴۵} چنین بر می آید

که نه تنها حاکم کردن نظام امنیتی تک قطبی از سوی ایالات متحده بر منطقه خلیج فارس، نمی تواند نظم و آرامش را بر منطقه حاکم گرداند؛ بلکه بر بی نظمی های موجود در منطقه نیز دامن خواهد زد.^{۴۶} همچنین از آنجا که نظامهای سیاسی سه قطب قدرت منطقه یعنی جمهوری اسلامی ایران، رژیم بعثی عراق و نیز عربستان سعودی، حامی و مدافع ارزشهای ایدئولوژیک نظام سیاسی خود بوده و نیز قصد حاکم نمودن آن را بر منطقه دارند؛ لذا با توجه به چنین «معمای پیچیده ای» که مقولات استراتژی منطقه یعنی امنیت، اقتصاد و سیاست را تحت الشعاع خود قرار داده است؛^{۴۷} افق همکاریهای منطقه ای و استقرار صلح و ثبات چندان درخشان نیست. بنابراین باید در شرایط نوین جهانی پس از جنگ سرد، همچنان شاهد تداوم تنشها و کشمکشهای منطقه ای در این منطقه از جهان باشیم.

از سوی دیگر، هر چند که پیش بینی می شد که در دوران پس از جنگ سرد، نهادهای منطقه ای و جهانی در راستای تأمین صلح و امنیت جمعی از اهمیت بیشتری برخوردار خواهند شد؛ و هر چند که پایان جنگ سرد می توانست در برابر هر بیننده ای، افقی روشنتر از روابط بین الملل را تصویر نماید؛ چرا که در دوران جنگ سرد، ابرقدرتها به تشدید قطب بندیهای منطقه ای متهم بودند و به زعم برخی از تحلیل گران، دنیای جدید پس از جنگ سرد شرایط جدیدی را برای کنترل بحرانها به خصوص در خاورمیانه، حوزه آسیا و اقیانوس آرام به وجود خواهد آورد؛ اما این افق روشن در مورد پایان یافتن رقابت شرق و غرب و فعال شدن سازمان ملل متحد، از طریق نگرانیهای مربوط به تغییرات ژئوپلیتیک در روابط شمال-جنوب، قدری تیره به نظر می رسد.^{۴۸}

همچنین از آنجا که جهان سوم به طور اعم و کشورهای حوزه خلیج فارس به طور اخص به گونه ای فزاینده دچار تفرقه و عدم یکپارچگی می باشند؛ که به عنوان مثال می توان به «حرکت غیر متعهدها» یا گروه ۷۷ و همچنین در سطح منطقه به شورای همکاری خلیج فارس اشاره نمود؛ که شدیداً گرفتار مسائلی در مورد اعتبار خود هستند؛^{۴۹} و از طرف دیگر، پیروزی غرب در جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق باعث شده که محور سنتی شرق-غرب و شمال-جنوب، به محور غرب-جنوب تبدیل شود؛ لذا بسیاری از کشورهای جهان سوم، قدرت

کشورهای غربی را در تأمین امنیت بین‌المللی و کنترل بحرانها با دیده‌شک و تردید می‌نگرند و چنین دیدگاهی بر تنش‌های میان غرب-جنوب می‌افزاید؛ به خصوص در زمینه‌هایی مانند: «محیط زیست»، «حقوق بشر»، «دموکراسی»، «تروریسم»، «انتقال تسلیحات»، «تکثیر سلاحهای هسته‌ای» و «مواد مخدر» که می‌توانند مبنایی برای نزاعهای مسلحانه آینده باشند؛ که نمود عینی چنین مسائلی را می‌توان در رفتار سیاسی ایالات متحده آمریکا در برخورد با کشورهای ایران و عراق در منطقه خلیج فارس مشاهده نمود.^{۵۰}

بدین ترتیب به نظر می‌رسد که در شرایط نوین جهانی، قدرتهای بزرگ در مناطقی که حایز اهمیت استراتژیک باشند، خودسرانه و یکجانبه دست به عمل خواهند زد؛ به ویژه آمریکا هرگاه منافع خود را در خطر ببیند، مهلت نخواهد داد که دیگران مداخله کنند و خود به گونه‌ای که مناسب تشخیص دهد دست به اقدام خواهد زد. در همین ارتباط می‌توان به نطق «بیل کلینتون»، رئیس‌جمهوری ایالات متحده که به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد در اکتبر ۱۹۹۵ ایراد شد اشاره نمود؛ وی در این نطق صریحاً اعلام داشت: «ما در جهت تحقق اهداف جهانی خود از کانال سازمان ملل متحد اقدام خواهیم نمود، اما اگر این سازمان بخواهد در برابر تحقق اهداف جهانی ما، مانع به وجود آورد؛ ما خود مستقیماً وارد عمل خواهیم شد».^{۵۱}

از این رو، «ترتیبات منطقه‌ای» پس از جنگ سرد در نقاطی که برای قدرتهای بزرگ حایز اهمیت استراتژیک است ظاهراً چندان کارایی نخواهد داشت؛ در این مناطق، قدرتهای بزرگ سعی می‌نمایند تا مانند گذشته «تضمینات امنیتی» فراهم سازند. به عنوان مثال در منطقه خلیج فارس، توافقه‌های امنیتی آمریکا با کویت، بحرین، قطر و امارات عربی متحده در تضاد آشکار با ترتیبات امنیتی درون منطقه‌ای می‌باشد. همچنین به نظر می‌رسد در نقاطی که برای قدرتهای بزرگ دارای اهمیت استراتژیکی چندان نیست، سازمان ملل متحد و سازمانهای منطقه‌ای استقلال عمل بیشتری در تأمین امنیت و به کار انداختن مکانیسمهای مربوط به حل اختلافات منطقه‌ای داشته باشند؛ با علم به این موضوع که اگر تا پایان جنگ سرد، شورای امنیت سازمان ملل متحد، محل تاخت و تاز دو ابرقدرت بزرگ جهانی (آمریکا و

شوروی) بود، با فروپاشی شوروی، امروزه، شورای امنیت سازمان ملل متحد، محل تاخت و تاز دو ابرقدرت بزرگ جهانی (آمریکا و شوروی) بود، با فروپاشی شوروی، امروزه شورای امنیت سازمان ملل متحد، محل تاخت و تاز یک جانبه ایالات متحده آمریکا می باشد.^{۵۲}

نتیجه گیری

از بررسی آثار جنگ سرد بر منازعات جهان سوم به طور اعم و کشورهای حوزه خلیج فارس به طور اخص، می توان به این نتیجه رسید که «نظم جنگ سرد» نه تنها در موارد بسیاری مستقیماً به «بی نظمی» بیشتر منجر گردید، بلکه دامنه بر خوردها را نیز گسترش می داد. نظم جنگ سرد قادر به حل ابعاد ژئوپلیتیک اختلافات کشورهای منطقه و نیز ممالک با نفوذ ماورای منطقه در ارتباط با مسائل منطقه نبود. این نظام هر چند که در مواردی همانند تجاوزات نظامی عراق به کویت در دهه های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ و نیز جنگ هشت ساله ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰، توانست از گسترش بحران جلوگیری نماید؛ اما هرگز قادر به ارائه چارچوب پایداری برای حل بنیادین و نهایی این مسائل نبود، چراکه بسیاری از رفتارهای سیاسی کشورهای این منطقه و نیز منازعات آنان، دارای ریشه هایی مستقل و خارج از زمینه و ساختار نظام بین الملل بود؛ بنابراین نمی توان چنین تصور نمود که با پایان یافتن جنگ سرد و نیز چندقطبی شدن نظام بین الملل، ریشه های اختلافات کشورهای این منطقه نیز خشکانده شود.

از سوی دیگر، پایان جنگ سرد به معنای پایان بخشیدن به اختلافات شمال-جنوب، غرب-جنوب و نیز جنوب-جنوب نمی باشد؛ به عبارتی، پایان جنگ سرد موجب شد که ساختار کنترل بحراناها از محور شرق-غرب به محور شمال-جنوب منحرف شود؛ هر چند که این امر می تواند مبشر فرصتهای بهتر باشد، اما در عین حال می تواند بیانگر خطرهای بیشتر به صورت افزایش و گسترش دامنه بحراناها و بر خوردهای منطقه ای در بین کشورهای جهان سوم و از جمله کانون بحران زده آن یعنی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس باشد.^{۵۳}

همچنین با توجه به شرایط دگرگون شونده نظام بین المللی که با تحولات شگرفی در

ساختار ژئوپلیتیک جهانی در دهه ۱۹۹۰ همراه بوده و زمینه‌ای را فراهم آورده است تا قرن بیست و یکم در محیط سیاسی نوینی آغاز گردد و به تبع آن، روال جهانی شدن منافع و خواسته‌های ملی همه ملت‌ها را شتاب بیشتری داده و رقابتهای سیاسی-اقتصادی جهانی را بر سر تقسیم منابع قدرت و ثروت فزونی بخشیده است؛^{۵۴} و با علم به این مطلب که در شرایط نوین جهانی، ژئواکونومیک جایگزین ژئوپلیتیک خواهد شد و با عنایت به این موضوع که منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس در عین حال حایز اهمیت اقتصادی بوده و به عبارتی ژئواکونومیک را در کانون و بستر خود جای داده است؛ و با آگاهی از این موضوع که «آب شیرین» یکی از اصلی‌ترین منابع برای توسعه پایدار در قرن بیست و یکم می‌باشد؛^{۵۵} و با علم به این مطلب که موقعیت «هیدروپلیتیک» منطقه، شدیداً در معرض آسیب جدی قرار داشته؛ و با توجه به مشکلات جمعیتی و زیست‌محیطی، در آینده‌ای نه چندان دور جنگ و بحران بر سر تصاحب و میزان بهره‌وری از منابع آب شیرین منطقه، به ویژه با کشورهای علیای منطقه (ترکیه و سوریه)، امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود؛^{۵۶} لذا چنین استنتاج می‌شود که زمینه از هم اکنون برای ایجاد تنش و درگیری بین کشورهای منطقه و نیز دخالت کشورهای با نفوذ ماورای منطقه بر سر بهره‌برداری از منابع موجود در منطقه، همچنان وجود خواهد داشت.

اما این که شرایط نوین جهانی حاکم بر قرن بیست و یکم، قواعد بازی خود را چگونه به بازیگران بین‌المللی آن زمان خواهد آموخت؛ و با توجه به تحول مفهوم حاکمیت، امنیت و نیز افزایش درجه آسیب‌پذیری کشورها، بازیگران ملی و منطقه‌ای تا چه اندازه از آزادی عمل لازم برای حفظ منابع و منافع خود و در صورت لزوم افزایش آن برخوردار خواهند شد و تا چه اندازه الگوها و قواعد رفتاری موردنظر خود را در جهت نیل به اهداف خود به دیگران تنهیم و تحمیل خواهند نمود، مطلبی است در خور توجه و در عین حال محصور در هاله‌ای از ابهام.

اما قدر مسلم این است که مسائل منطقه‌ای، همچنان جایگاه برتر خود را در سیاست خارجی کشورها حفظ خواهد کرد و منافع منطقه‌ای نیز زمینه‌هایی است که جهانی شدن تدریجی منافع کشورها در آن چهره‌نمایی خواهد نمود.^{۵۷} لذا چنین استنتاج می‌شود که عوامل ژئوپلیتیک منطقه خلیج فارس در آینده نیز، در کانون توجه قطبهای قدرت منطقه و نیز

کشورهای با نفوذ ماورای منطقه قرار خواهد گرفت و همچنان بحران زا، تنش آفرین و جنجال برانگیز بوده، خود را به نظامهای سیاسی کشورهای منطقه بیش از پیش تحمیل نموده و کشمکشها را تداوم خواهد بخشید. □



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول شماره ۱
فرونشستن و وقوع مجدد بحرانهای انتخاب شده

تاریخ وقوع مجدد	تاریخ فرونشستن	طرفین بحران
سال ۱۹۹۲	سال ۱۹۶۵	عربستان، سعودی - قطر
سال ۱۹۹۲	سال ۱۹۷۱	ایران - امارات عربی متحده
سال ۱۹۹۰	سال ۱۹۷۳	عراق - کویت
سال ۱۹۹۲	سال ۱۹۸۶	بحرین - قطر

منبع: گردآوری توسط نویسنده؛ همچنین مقایسه شود با: سید فاروق حسنات، «اختلافات ارضی، عامل بی ثباتی ژئوتیبات امنیتی خلیج فارس»، مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ۱۳۷۳، ص ۸۴.

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پاورقی‌ها:

- ۱- مسعود اسلامی، «برنامه‌ای برای صلح پس از جنگ سرد»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال نهم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، ص ۲۴-۲۵.
- ۲- همان.
- ۳- همان.
- ۴- همان.
- ۵- همان، ص ۲۶؛ همچنین نگاه کنید به: زیگنیو برژینسکی، «جنگ سرد و پیامدهای آن»، ترجمه مجتبی امیری، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال هفتم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۷۱، ص ۲۵-۲۹؛ همچنین: پایان جنگ سرد و فراسوی آن»، ترجمه سیروس سعیدی، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال چهارم، شماره دوم، آبان و آذر ۱۳۶۸، ص ۴-۱۱.
- ۶- همان؛ همچنین نگاه کنید به: ش، دولاندلن، «تاریخ جهانی از قرن شانزدهم تا عصر حاضر»، ترجمه احمد بهمنش، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸)، ص ۷۴-۶۹؛ حمید بهزادی، «اصول روابط بین الملل و سیاست خارجی»، ص ۲۵۵-۲۵۲؛ کلود آلبر کلییار، «نهادهای روابط بین الملل: سیر تحول حقوق بین الملل و نهادهای بین المللی و موجودیت بین المللی»، ترجمه و تحقیق از دکتر هدایت ا... فلسفی، (تهران: نشر نو، ۱۳۶۸)، ص ۶۱-۵۹.
- ۷- مسعود اسلامی، همان، ص ۲۶؛ حمید بهزادی، همان، ص ۲۸۹-۲۸۷؛ کلود آلبر کلییار، همان، ص ۷۶-۶۵؛ احمد نقیب زاده، تحولات روابط بین الملل از کنگره وین تا امروز، تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹، ص ۲۱-۱۸.
- ۸- مسعود اسلامی، همان؛ کلود آلبر کلییار، همان، ص ۱۰۱-۹۲؛ پیروز نوون، «بحرانهای قرن بیستم تاریخ روابط بین الملل ۲۹-۱۹۱۴»، ترجمه احمد میرفندرسکی، (تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷).
- ۹- همان؛ همچنین نگاه کنید به: اسناد کنفرانسهای تهران، یالتا، پوتسدام، ترجمه حسن مفیدی، تهران: انتشارات پارت، ۱۳۶۰؛ کنت آتور، «یالتا یا تقسیم جهان»، ترجمه محمود طلوعی، تهران: انتشارات هفته، ۱۳۶۵.
- ۱۰- مسعود اسلامی، همان.
- ۱۱- آدام رابرتز، «عصر تازه‌ای در روابط بین الملل»، ترجمه مهید ایرانی طلب، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال ششم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۷۱، ص ۲۴-۱۸؛ همچنین نگاه کنید به: بل کندی، پیدایش و فروپاشی قدرتهای بزرگ، ترجمه عبدالرضا غفرانی، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰).
- ۱۲- جورج بوش، رئیس جمهوری آمریکا در سخنرانی و گزارش سالیانه خود به کنگره (۱۹۹۱)، با اشاره به ائتلاف تحت رهبری آمریکا علیه عراق گفته بود: «در بین ملل جهان، ایالات متحده تنها کشوری است که هم از حسن شهرت و هم از وسایل لازم برای حفظ آن برخوردار می باشد. ما تنها ملت جهان هستیم که می توانیم نیروهای صلح را گرد هم بیاوریم». اما باید گفت هر چند که هر ملتی حق دارد که خواستار رهبری جهان باشد، اما مهم وسایلی است که برای نیل به آن هدف بر می گزینید. به عنوان مثال: آلمانها و ژاپنی ها از طریق رقابت و رشد اقتصادی، از جنگ جهانی دوم به بعد به مقام رهبری جهان نایل آمده اند. با این وجود، برتری ایالات متحده بر اساس قراین و شواهد موجود در «قدرت نظامی» آن کشور نهفته است. بنابراین اگر بپذیریم که ایالات متحده ممکن است رهبری خود را در صورت لزوم از راههای نظامی به جهانیان تحمیل نماید، شاید تصویری صحیح و معقول باشد؛ اما نکته ای که مطرح است، آن است که در آن صورت دنیا به تعبیر خود رئیس جمهور آمریکا، مکانی «خطرناک و بی ثبات» خواهد بود. بنابراین شاید بتوان چنین استنتاج کرد که تصور نظم نوین جهانی خود حکایت از تصویری از «بی نظمی نوین جهانی» در آینده باشد. نگاه کنید به: هوشنگ امیراحمدی، «نظم نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش ایالات متحده برای رهبری جهان»، ترجمه سیروس سعیدی، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال ششم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱، ص ۲۵-۲۴.
- ۱۳- بیژن اسدی، آمریکا، نظم نوین جهانی و امنیت خلیج فارس، مجموعه مقالات چهارمین سمینار بررسی مسائل خلیج فارس، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲)، ص ۵۲۲.
- ۱۴- هوشنگ امیراحمدی، همان منبع، ص ۱۵.
- ۱۵- بیژن اسدی، همان منبع، ص ۵۳۳.

- ۱۶- همان.
- ۱۷- هوشنگ امیراحمدی، همان منبع، ص ۱۹.
- ۱۸- به عنوان مثال می‌توان به شکستهای این کشور در دهه های ۱۹۶۰ (جنگ ویتنام)، دهه ۱۹۷۰ (وقوع انقلاب اسلامی در ایران و سقوط نظام امنیتی ژاندارمی ایران در خلیج فارس، گروهان گیری اعضای سفارتخانه این کشور در ایران، ماجرای طیس، ناکامی در انجام کودتای نوژه)، دهه ۱۹۸۰ (تجاوز نظامی شوروی به افغانستان، جنگ ایران و عراق، مسئله ایران گیت) اشاره نمود.
- ۱۹- ریچارد نیکسون در همین ارتباط می‌گوید: «در جنگ خلیج فارس وی [جرج بوش] به جای آن که توسط سازمان ملل متحد به بازی گرفته شد، آن را بازی داده است». بیژن اسدی، همان منبع.
- ۲۰- در بحران خلیج فارس، زمامداران شوروی سه راه بیشتر در پیش روی نداشتند: ۱- پشتیبانی از عراق ۲- حمایت از اقدام سازمان ملل متحد برای آزادسازی کویت و به عبارتی حمایت از خط مشی های ایالات متحده در جریان تصویب قطعنامه های شورای امنیت ۳- ایفای نقش یک بازیگر کمابیش بی طرف و اظهار امیدواری به برقراری صلح میان متخاصمین و حفظ منافع شوروی در عراق ضمن اجتناب از به مخاطره انداختن روابط شوروی با ایالات متحده. نگاه کنید به: فرانکو هیسبورگ، «درسهای استراتژیکی جنگ خلیج فارس»، ترجمه سیروس سعیدی، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال ششم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند ۱۳۷۰، ص ۲۶.
- ۲۱- در این خصوص آمریکا تلاش کرد تا با استفاده از این فرصت مناسب. همانند دوران پس از جنگ جهانی دوم، اروپا را در کنترل خود بگیرد؛ به خصوص آنکه دو قطب اقتصادی بزرگ جهان یعنی آلمان و ژاپن، هر دو خواستار آن شده بودند که در امر رهبری جهان نقشی به مراتب مهمتر از آنچه تاکنون داشته اند، ایفا نمایند. نگاه کنید به: پرویز ورجاوند، «نظم نوین در خاورمیانه و هدفهای آمریکا و غرب»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال پنجم، شماره دهم و یازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۰، ص ص ۱۱-۱۲.
- ۲۲- هوشنگ امیراحمدی، پیشین، ص ۱۴؛ پرویز ورجاوند، همان منبع، ص ص ۱۶-۱۲؛ بیژن اسدی، همان منبع، ص ۵۳۵.
- ۲۳- امیرمحمد حاج یوسفی، «امنیت اروپا و آینده ناتو»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال نهم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۴ ص ۵۷.
- ۲۴- همان؛ همچنین: پیتروالنتسین «درگیریهای مسلحانه در پایان جنگ سرد»، ترجمه و نقد دکتر سعیده لطفیان، (ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال هشتم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۷۳)، ص ص ۴۷-۴۰؛ غلامحسین حیدری، «جغرافیای بحرانی بین المللی»، (ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال هشتم، شماره پنجم، ششم، بهمن و اسفند ۱۳۷۲)، ص ص ۴۵-۴۲.
- ۲۵- همان.
- ۲۶- رضا سیمبر، «برخوردهای منطقه ای در جهان سوم و پایان جنگ سرد»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال نهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۷۳، ص ۷۲.
- ۲۷- امیرمحمد حاج یوسفی، پیشین، همچنین نگاه کنید به: مجتبی امیری، «پایان تاریخ و بحران اعتماد: بازشناسی اندیشه های تازه فوکویاما»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال دهم، شماره یکم و دوم، مهر و آبان ۱۳۷۴، ص ص ۱۱-۱۵.
- ۲۸- نگاه کنید به: جورج دیمکو، ویلیام وود، «روابط بین الملل از ورای منشور جغرافیا»، ترجمه دکتر دره میرحیدر، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال نهم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند ۱۳۷۳، ص ص ۸-۴.
- ۲۹- امیرمحمد حاج یوسفی، پیشین، ص ۵۸.
- ۳۰- اختر مجید، «نیروهای نظامی در دوره پس از جنگ سرد (افسانه یک تغییر)»، ترجمه جهانگیر کرمی، مجله سیاست دفاعی، سال سوم، شماره ۴، پاییز ۱۳۷۴، ص ۸۶.
- ۳۱- امیرمحمد حاج یوسفی، پیشین.
- ۳۲- رضا سیمبر، همان، ص ۷۲.
- ۳۳- به کارگیری نظریه «ظروف مرتبته» از سوی شوروی، در ایجاد ارتباط بین برخی از جالشهای منطقه ای در روند مدیریت بحران با آمریکا، منجر به تداوم و تشدید منازعات منطقه ای در دوران جنگ سرد می شد.
- ۳۴- ابراهیم متقی، «سیاستها و جهت گیریهای کلینتون در خاورمیانه»، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۳، ص ۲۵۶.

- ۳۵- همان، ص ۳۵۷.
- ۳۶- رضا سیمبر، همان؛ همچنین؛ اخترمجید، همان منبع؛ ص ص ۹۵-۸۳.
- ۳۷- به عنوان مثال؛ می توان از مناطقی مانند خلیج فارس، محدوده منازعه اعراب و اسرائیل و شبه جزیره کره نام برد که غالباً جاذبه استراتژیک و منافع بیشتری برای آمریکا داشته و در آینده نیز خواهد داشت.
- ۳۸- همان؛ همچنین؛ محمد قلی میناوند، روسیه و خاورمیانه جدید؛ فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۴، ص ص ۷۶۹-۷۵۷.
- ۳۹- همان.
- ۴۰- همان.
- ۴۱- عدم حمایت سیاسی از اقدام تجاوز کارانه عراق در حمله به کویت (اوت ۱۹۹۰)، خود مقدمه ای برای آغاز این حرکت می باشد.
- ۴۲- همان؛ همچنین نگاه کنید به: معاونت امور بین المللی مرکز تحقیقات استراتژیک، دستورالعمل اجرایی کلبنتون؛ مهار ایران یا به دلیلی دیگر، فصلنامه راهبردی، شماره ۶، بهار ۱۳۷۴، ص ص ۱۰۰-۶۵.
- ۴۳- نگرشی که به طور گسترده ای میان رهبران کشورهای جنگ طلب مشترک است، مربوط به حیثیت و تصور دولت یا رهبر نیز می باشد. چنین کشورهایی- یا رهبرانی- حتی زمانی که می دانند جنگ اقدام بی حاصلی است، اما برای این که عزم خود را به دیگران نشان دهند، دست به این کار می زنند. اقدامات عراق قبل از جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس، این مطلب را به وضوح نشان می دهد؛ هدف این استراتژی، دادن این پیام است که آن دولت حتی اگر موضعش ضعیف باشد، خواهد جنگید؛ از این رو نه فقط دیگران را در فشار می گذارد. بلکه موضع خود را در چانه زنی های آینده با رقیبان بالقوه در مناقشات دیگر تقویت می کند. نگاه کنید به: اختر مجید، نیروی نظامی در دوره پس از جنگ سرد (انسانه یک تغییر)، ص ص ۹۴-۹۳.
- ۴۴- پیروز مجتهدزاده، نگاهی به جغرافیای سیاسی خلیج فارس در سال ۲۰۰۰، قسمت اول، فصلنامه خاورمیانه، سال اول شماره ۲، زمستان ۱۳۷۳، ص ۴۹۹.
- ۴۵- هوشنگ امیراحمدی، نظم نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش ایالات متحده برای رهبری جهان؛ ترجمه سیروس سعیدی، ماهنامه سیاسی- اقتصادی، سال ششم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۷۱، ص ص ۳۵-۲۵.
- ۴۶- امین صیقل، مفهوم امنیت در خلیج فارس از نظر ایالات متحده، ترجمه امیرسعید الهی، مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۳)، ص ص ۱۵۷-۱۳۷.
- 47- See, Mattal, Morris Mehrdad, *The Arms Build up in the persian Gulf*, (New York: Press 1987).
- ۴۸- رضا سیمبر، همان منبع، همچنین؛ روزنامه همشهری، حکایت همچنان باقی است (به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد، ترجمه حسن شیخ الاسلام زاده، (۱۳۷۴، ۸، ۷)، ص ۶.
- ۴۹- همان، همچنین؛ رویدادها، شورای همکاری خلیج فارس، باران راه؟، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال چهارم، شماره بیست و یکم، بهمن ۱۳۷۴، ص ص ۶۴-۶۳.
- ۵۰- رضا سیمبر، همان، همچنین؛ اخترمجید، همان منبع؛ ص ص ۹۵-۹۴.
- ۵۱- سیمای جمهوری اسلامی ایران، بخش مصاحبه تلویزیونی دکتر علی اکبر ولایتی وزیر امور خارجه وقت جمهوری اسلامی ایران، (گروه سیاسی شبکه ۲، مورخ ۱۳۷۴، ۸، ۴).
- ۵۲- همان منابع.
- ۵۳- رضا سیمبر، همان.
- ۵۴- نگاه کنید به: پیروز مجتهدزاده، دیدگاههای ایران در رابطه با دریای خزر، آسیای مرکزی، خلیج فارس و خاورمیانه، ماهنامه سیاسی- اقتصادی، سال نهم؛ شماره یازدهم، و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۴ ص ص ۱۵-۸.
- 55- See, Biswas, A. K., Jellali, M. and Stont, G. E. "Water for Sustainable Development in the Twenty-first Century", Oxford: Oxford University Press 1993.
- ۵۶- پیروز مجتهدزاده، همان منبع، همچنین؛ هیرمند و هامون در چشم انداز هیدروپلیتیک خاور ایران، (ماهنامه سیاسی- اقتصادی، سال دهم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند ۱۳۷۴)، ص ص ۳۸-۳۲؛ همچنین؛
- Jhon, Bulloch, and Darwish Adel, "Water Wars: Future Conflicts in the Middle East. London: Victor Gollanez Press 1993.
- ۵۷- پیروز مجتهدزاده، پیشین.